مسیحیت درحجاز و غرب جزیرة العرب مقارن ظهوراسلام[۱]

عبدالله همتی گلیان [۲]

چکیده

سه دین اسلام، مسیحیت و یهود از یک خانواده بوده و به عنوان آیین‌های سامی خوانده شده اند، ولی در متون اسلامی تأکید شده است که دین اسلام کامل کننده دو دین پیش از خود است. از این رو بررسی موقعیت مسیحیت و دامنه نفوذ آن در جزیرة العرب به ویژه بخش غربی آن و حجاز مقارن ظهور اسلام ازاهمیت خاصی برخوردار است. زیرا آگاهی از آن به درک بهتر بسیاری از حوادث صدر اسلام، خاصه تعامل مسیحیان با پیامبراکرم(ص) و مسیحیت شناسی قرآن کریم کمک می‌کند. ازاین رو نگارنده دراین مقاله بر آن است تا اطلاعاتی از نحوه نفوذ مسیحیت و موقعیت آن در حجاز به دست دهد. هرچند برای گسترش مسیحیت در حجاز راه‌های متعددی وجود داشته، اما دراین مقاله به ورود مسیحیت به حجاز از نواحی شمال غربی (بصری)، غرب (حبشه) و جنوب غربی (نجران) پرداخته شده و ثابت شده است که مسیحیت در سده ششم میلادی و مقارن ظهوراسلام در حجاز حضوری به نسبت قوی داشته است.

کلید واژه‌ها: بصریٰ، حبشه، حجاز، ظهور اسلام، جزیرة العرب، مسیحیت، نجران.

مقدمه

در آثار گذشتگان در مورد حدود سرزمین حجاز اختلاف نظر زیادی به چشم می‌خورد، چنانکه برخی گفته‌اند بخش جنوبی آن به رشته کوه یمن شمالی می‌رسیده و شمال آن نیز تا جنوب فلسطین امتداد داشته است (سید رجب، ۳۷-۳۸). به گفته همدانی به

۱. دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۱۰/۲۷ - پذیرش نهایی: ۱۳۹۲/۰۲/۲۳

۲. استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران. رایانامه :
hemati@ferdowsi.um.ac.ir

سرزمینی که بین شام و یمن است حجاز گویند (همدانی، ۴۸). مسعودی نیز حدود شمال و جنوب ناحیه حجاز را به ترتیب شام و یمن ذکر کرده است (مسعودی، ۶۷/۲). در این میان یاقوتی گوید، اعراب این ناحیه کوهستانی را حجاز خوانند زیرا این ناحیه همانند حاجز و مانعی میان تهامه و نجد است (یاقوت، ۲۱۹/۲). بنابراین، حجاز علاوه بر مکه، یثرب، طائف و تبوک، منطقه وسیعی را دربر می‌گرفته و شامل بخش اعظمی ازغرب جزیرةالعرب بوده است.

مسیحیت از اطراف جزیرةالعرب عربستان و ازطرق متعددی به غرب این سرزمین و داخل حجاز راه یافت که به نظر می‌رسد مهم‌ترین این راه‌های نفوذ، در شمال شام و بصری، در جنوب یمن و نجران و در غرب حبشه (بویژه از طریق حبشی‌های مسیحی در حجاز و نیز بازارهای سالانه)، بوده‌اند. در این میان منازعا ت ایران و بیزانس در جزیرةالعرب نیز بر توسعه مسیحیت در این سرزمین بی‌تأثیر نبوده است. بدین ترتیب به تدریج و تا زمان ظهور اسلام مسیحیت در جزیرةالعرب خاصه در بخش غربی آن و حجاز از موقعیت ممتازی برخوردار گردید.

در کشمکش‌های میان ایران و روم شرقی نیز میان نسطوریان (منوفیزیت‌ها) که مورد حمایت ساسانیان بودند و در حیره قدرت داشتند، و یعقوبیان شام نوعی رقابت وجود داشت. گرچه روم شرقی به طور رسمی مذهب یعقوبی را تأیید نمی‌کرد و حتی در قلمرو خویش یعقوبی‌ها را مورد آزار قرار می‌داد، اما این دولت به منظور پیشبرد سیاست‌ها و اهداف خود در جزیرةالعرب از همین یعقوبی‌ها (منوفیزیت ها) سود می‌برد. با توجه به این که مراکز مسیحی در شمال حجاز و جنوب آن، و نیز در میان حبشی‌ها عمدتاً به مسیحیت یعقوبی گرایش داشتند، می‌توان گفت این مذهب بیش از سایر نحله‌های مسیحی از قبیل نسطوری و ارتدوکس بر مردم حجاز تأثیر داشته است (بلاشر، ۷۹/۱-۸۲).

گرچه راجع به تاریخ حضور مسیحیت در جزیرةالعرب اظهار نظرهای مختلفی شده است، اما در دوره‌های اخیر از طریق مطالعات باستان‌شناسی و با کشف برخی از کتیبه‌های برجای مانده از حکومت‌هایی مانند حمیریان و نیز ترجمه آثارسریانی درباره حکومت غسانیان، زمان تقریبی این حضور تعیین گردیده است (پیگولوسکایا، ۲۷-۵۷). شکی نیست که فرایند نفوذ مسیحیت در غرب جزیرةالعرب تدریجی بوده و از راه‌های

گوناگون صورت گرفته است ولی به نظر می‌رسد که اثرگذاری آن از نواحی شمال غربی، جنوب غربی و غرب جزیرةالعرب برجسته‌تر بوده است.

۱. مسیحیان نجران

نجران شهری واقع در جنوب غربی جزیرةالعرب بود و از مراکز مهم اعراب مسیحی به شمار می‌رفت چنان که طبری آن را مرکز اصلی مسیحیت در جزیرةالعرب دانسته است (طبری، ۱۲۲/۲). ابن خرداذبه این شهر را از مخالیف مکه شمرده (ابن خرداذبه، ۱۳۳)، اما یاقوت آن را در شمار مخالیف یمن آورده و عبادتگاه مسیحیان آنجا را، کعبه نجران، خوانده است (یاقوت، ۲۶۶/۵-۲۶۹). مسیحیت در این ناحیه از حدود نیمه سده چهارم میلادی مجال گسترش یافته است (Hoyland, pp. 149-150). جفری مسیحیان نجران را کهن‌ترین جامعه مسیحی جزیرةالعرب دانسته که اغلب آنان پیرو کیش منوفیزیت بودند و کم و بیش با منوفیزیت‌های کلیسای حبشه ارتباط و وابستگی داشتند (Jeffery, p. 21). همچنین نجران در مسیر راه تجارتی کاروان‌هایی قرار داشت که کالاها را از جنوب به شمال جزیرةالعرب و بالعکس منتقل می‌کردند (علی، ۵۰۷/۲). عرب‌های مکه از جمله قریش نیز برای تجارت به نجران رفت و آمد داشتند. در قرآن مجید در سوره قریش با عبارت "رحلة الشتاء و الصیف" به سفر تجاری قریش به جنوب جزیرةالعرب از جمله نجران اشاره شده است (نک: طوسی، ۴۱۳/۱۰). همین راه بازرگانی، که راه بخور و عطریات بود، در آستانه ظهور اسلام از اهمیت بیشتری برخوردار شده بود. این راه از حضرموت آغاز می‌شد و به نجران می‌رسید، در نجران به دو شاخه تقسیم می‌شد: یکی ازطریق یمامه به سمت حیره و نواحی فرات امتداد داشت و دیگری به سمت شمال جزیرةالعرب ادامه می‌یافت؛ ازمکه، یثرب و واحه‌های وادی القری می‌گذشت و در شمال این ناحیه به دو شاخه تقسیم می‌شد: یکی به طرف غزه و دیگری به سمت بصری و دمشق می‌رفت (بلاشر، ۸/۱).

پیش از اسلام بازار عکاظ در نزدیکی مکه، بازار مشهوری بود که اعراب اعم از مشرک و مسیحی، شمالی وجنوبی، بدوی و شهری در ماه‌های خاصی مثل شوال یا ذی‌القعده در آنجا گرد می‌آمدند و علاوه بر عرضه کالاهای خویش، شاهکارهای ادبی خود را نیز در معرض قضاوت داوران قرار می‌دادند و در این زمینه به رقابت می‌پرداختند (رشید، ۱۰، ۵۱، ۶۷). این بازار برای مبلغان و خطیبان مسیحی بهترین مکان برای تبلیغ مسیحیت

و فرا خواندن عرب‌ها به پذیرش این دین بود. قبل از اسلام بخشی از مأموریت مسیحیان نجران در عکاظ این بود که اعراب را اززیارت کعبه، جایی که پر از بت بود، بازدارند و آنان را به سوی معبد مسیحیان در نجران سوق دهند چنان که حبشی‌های مسیحی قصد داشتند، عربها را به زور به زیارت معبد نجران وادارند، و شاید لشکرکشی ابرهه به مکه نیزبه همین منظور بوده است. در واقع بین دو معبد یکی کعبه در مکه و دیگری معبد مسیحیان در نجران نوعی رقابت وجود داشته است. مسیحیان نجران عمدتاً از طریق ایراد خطبه به تبلیغ آیین مسیح می‌پرداختند، برخی از این خطبه‌ها چون خطبه قس بن ساعده إیادی در آن زمان الگوی ادبیات برتر شناخته می‌شد. نمونه‌هایی از این خطبه‌ها در دسترس جاحظ بوده است (جاحظ، *البیان و التبیین*، ۵۱/۱-۵۲). آوازه برتری ادبی خطبه‌های قس بن ساعده چنان بود که قاضی فاضل، صاحب دیوان انشاء صلاح الدین ایوبی، اثرعمادالدین اصفهانی را از آن رو *الفتح القسی*... نامیده که به نظر وی، عمادالدین در زمینه بلاغت عربی و سجع‌نویسی ازقس بن ساعده مسیحی، خطیب معروف عرب، پیشی گرفته است (مقدمه *الفتح القسی*، ص۵-۶).

پیامبراکرم(ص) در عصر جاهلیت در بازار عکاظ، قس بن ساعده، اسقف نجران، را دیده بود؛ مسعودی که وی را حکیم عرب خوانده، می‌نویسد: هنگامی که هیأت نمایندگی قبیله إیاد ازنجران نزد رسول اکرم(ص) آمدند، آن حضرت وقتی از این هیأت راجع به قس بن ساعده پرسید آنان پاسخ دادند وی فوت کرده است. پیامبر(ص) فرمود: خداوند قس بن ساعده را بیامرزد، هرگز اورا از یاد نمی‌برم، گویا هنوز در ماه حرام در بازار عکاظ به او می‌نگرم که بر شتری سوار است و در حالی که اوراقی در دست دارد با عبارات رسایی برای مردم خطبه می‌خواند که ای مردم جمع شوید، بشنوید، آگاه گردید و ... (مسعودی، ۷۶/۱-۷۷). ابن سعد با مضمون دیگری اشاره کرده که پیامبر اکرم(ص) پیش از اسلام در بازار عکاظ، قس بن ساعده را در حال خطبه خواندن دیده بوده است (ابن سعد، ۳۱۵/۱). در برخی ازآثار اسلامی از قس بن ساعده باعنوان اسقف نجران یاد شده است (جاحظ، *الحیوان*، ۸۸/۳؛ ثعالبی، ص۱۲۲). او ازمسیحیت تثلیثی پیروی نمی‌کرد، بلکه مسیحی منوفیزیتی بود و به وحدانیت خداوند اقرار می‌کرد و اعراب را به پرهیز از شرک فرا می‌خواند (ربیعی، ۲۲۶-۲۳۷؛ شیخو، *شعراء النصرانیة قبل الاسلام*، ۲۱۱).

بدین ترتیب پیش ازاسلام نجرانی‌های مسیحی با اعراب حجاز تعامل داشتند. در آغاز اسلام نیز گاه بارسول اکرم(ص) به مجادله می‌پرداختند. نمونه‌ای از آن، مجادله در مورد

حضرت ابراهیم بود. ابن هشام چنین نقل کرده است: مسیحیان نجران و احبار یهود نزد پیامبر(ص) آمدند و راجع به حضرت ابراهیم با شیوه‌ای جدلی با آن حضرت گفتگو کردند. مسیحیان نجران گفتند: ما کان ابراهیمُ الا نصرانیاً، احبار یهود هم بیان کردند: ما کان ابراهیمُ الا یهودیاً، در این میان آیاتی بر پیامبر(ص) بدین شرح نازل شد: "یا اهلَ الکتاب لِمَ تُحاجّون فی ابراهیم و ... ماکان ابراهیمُ یهودیاً ولانصرانیاً ولکن کان حنیفاً مسلماً و ما کان من المشرکین" (آل عمران، ۶۵-۶۷؛ نک: ابن هشام، ۱۹۴/۲). همین مسیحیان نجران هنگامی که قضیه مباهله پیش آمد، پس از بررسی پیامدهای آن، از مباهله خودداری کردند. به گفته بلاذری راهبان نجران با هم مشورت کردند، آن گاه یکی از آنان گفت: نظر من این است که خراج و جزیه بدهیم، اما در مباهله شرکت نکنیم (بلاذری، ۷۵-۷۶). سپس پیامبر اکرم(ص) نامه‌ای به مسیحیان نجران نوشت و درآن نحوه تعامل بین آنان و مسلمانان را مشخص کرد (عجیبه، ۱۵۲). در ارتبا ط با مسیحیان نجران و در فضای مباهله آیاتی از این قبیل بر پیامبر(ص) نازل شد (همو، ۱۵۸)؛ "اِنَّ الدین عندالله الاسلامُ ..." (آل عمران، ۱۹)، "و من یبتغ غیر الاسلام دیناً فلن یُقبل منه ..."(همان، ۸۵)، "اِنَّ الله ربی و ربُّکم فاعبدوه هذا صراطٌ مستقیم" (همان، ۵۱)، "قُل یا اهلَ الکتاب تعالوا الا کلمة سواء بیننا و بینکم الّا نعبد الا الله و لانشرک به شیئاً ولایتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله..." (همان، ۶۴).

۲. حبشی‌های مسیحی

مردم حبشه اغلب مسیحی بودند. حاکم آنجا در نیمه سدهٔ چهارم دین مسیحیت را پذیرفت و این سرزمین به طور رسمی مسیحی شد. چون پیش از آن در حبشه آیین سازمان یافته‌ای وجود نداشت و مردم آنجا اغلب اجسام طبیعی از قبیل آب، درخت و بعضی از سنگ‌ها را می‌پرستیدند دیری نپایید که مسیحیت در حبشه به سرعت گسترش یافت، به طوری که تا پایان سده پنجم میلادی در سراسر این سرزمین کلیساهای بسیاری سر برآوردند و در مناطق صعب العبور نیز صومعه‌های متعددی ساخته شدند (Doresse, 62-64). توسعه مسیحیت در حبشه عمدتاً ناشی ازآن بود که در سدهٔ پنجم سریانی‌ها با جدیت در این سرزمین به تبلیغ مسیحیت پرداختند، مذهبی که سریانی‌ها به انتشار آن اهتمام داشتند آیین منوفیزیتی بود. با توجه به رابطه دیرینه و مداومی که بین حبشه و جزیرةالعرب وجود داشته، همین مسیحیت منوفیزیتی بود که

پیش ازدیگر مذاهب مسیحی وارد جزیرةالعرب شد (اسد، ۱۶۷). در قرن ششم با پشتیبانی امپراتوربیزانس مسیحیت تقویت گردید و در سرتاسر حبشه گسترش یافت (Cameron, 114).

پیش از اسلام، حبشی‌ها در غرب جزیرةالعرب عمدتاً به واسطه لشکرکشی‌های نظامی و فعالیت‌های تجاری حضور می‌یافتند. اعراب حجاز و قریش نیز برای تجارت به حبشه رفت و آمد داشتند (طبری، ۲۵۲/۲)؛ حتی بعداز حمله ابرهه به مکه و شکست وی، رابطه تجاری که ازقبل بین اهالی مکه و حبشی‌ها وجود داشت تداوم یافت (Jeffery, p.12). حضور حبشی‌ها در غرب جزیرةالعرب چنان چشمگیر بود که در جنوب غربی این سرزمین، ناحیه‌ای که آن‌ها سکونت داشتند، حبشات خوانده می‌شد (Irvine, 3/9). در قرن ششم میلادی حضور حبشی‌ها در غرب جزیرةالعرب به ویژه جنوب غربی آن باز هم گسترده شد. چرا که حاکم حبشه برای انتقام از کشته‌های مسیحیان نجران به جنوب جزیرةالعرب لشکرکشی کرد (ابن هشام، ۴۵/۱-۴۸؛ طبری، ۱۲۵/۲-۱۳۰؛ مسعودی، ۱۵۷/۳). در این دوره که سراسر قلمرو حمیریان را هرج و مرج فرا گرفته بود، حاکمان مسیحی حبشه به فکر اشغال حبشه افتادند. با این حال، این اشغال با جنگ‌هایی که میان امپراتوری بیزانس و ایران جریان داشت نیز بی‌ارتباط نبوده است. علاوه بر این، بین مسیحیان و یهودیانی که در نواحی یمن استقرار یافته بودند رقابت‌ها و مبارزات شدیدی وجود داشت که باعث آشفتگی بیشتر اوضاع یمن شده بود. در چنین شرایطی در قرن ششم میلادی امیران حمیری می‌کوشیدند تا با تکیه بر کنیسه یهود اغراض امرای مسیحی حبشه را خنثی کنند، حتی ذونواس برآن شد تا جامعه مسیحی نجران را به کلی نابود سازد (بلاشر، ۶۱/۱). ذونواس درصدد برآمد مردم نجران در جنوب غربی جزیرةالعرب را با زور به آیین یهود درآورد، اما نجرانی‌ها با غیرت دینی خاصی به دفاع ازمسیحیت پرداختند. سرانجام ذونواس چاه‌هایی را حفرکرد و با مکر و نیرنگ مسیحیان آنجا را به این چاه‌ها افکند (ابن هشام، ۵۰/۱). در قرآن نیز با عنوان اصحاب اخدود به این واقعه اشاره شده است (بروج، ۴-۸). هنگامی که خبر قتل عام مسیحیان نجران به قیصر روم رسید او حاکم حبشه را مأمور مقابله با ذونواس کرد. دیری نپایید که از حبشه سپاهی به رهبری ارياط و ابرهه به سوی یمن فرستاده شد. این سپاه توسط رومی‌ها نیز تقویت گردید در نتیجه ذونواس شکست خورد و مسیحیت به نجران برگردانده شد. چندی بعد همین حبشی‌ها به فرماندهی ابرهه برای از میان

برداشتن کعبه به مکه حمله کردند، ولی آنان دچارشکست سختی شدند که ذکـر آن در سوره فیل آمده است (ابن هشام، ۶۱/۱-۶۸؛ علی، ۴۷۱/۳-۴۷۲).

پس ازشکست مزبور، حبشی‌ها در غرب جزیـرةالعـرب پراکنـده شـدند، در مکـه نیـز مهاجرنشینی پدید آمد که از آن به احابیش تعبیر شده است (ابن هشـام، ۲۴/۳). ازرقـی به صراحت گفته که حبشی‌هـا در مکـه احـابیش خوانـده مـی‌شـدند (ازرقـی، ۱۱۵/۱). احابیش با بنی بکر، که طایفه‌ای از قریش بودند، هم‌پیمان شدند (ابـن سـعد، ۵۷/۵). در *شفاء الغرام* با عنوان هم‌پیمانی قریش با احابیش، به نقل از زبیربن بکار آمده که احابیش با سایر تیره‌های قریش از قبیل بنوعبد مناف، بنوحارث بن عبد مناة و غیره نیز هم‌پیمان گردیدند (فاسی، ۱۷۲/۲). احتمالا پس از همپیمانی، حبشی‌ها بـرای ثروتمنـدان قـریش کارهای گوناگونی انجام می‌دادند. از جمله از کاروان‌های تجاری‌شان محافظت می‌کردنـد و برای آنان می‌جنگیدند. مثلاً برخی از این احابیش در جنگ احد در صفوف قریش قـرار گرفتند، در این نبرد حمزه، عموی پیامبر(ص)، توسط یکی از آنان که غلام جُبیربن مطعم بود به شهادت رسید (ابن هشام، ۲۴-۲۵).

به این ترتیب بعد ازشکست ابرهه، شمار حبشی‌هایی که در مکـه ماندنـد کـم نبـوده است چنانکه در کتاب *المحبـر* بـا عنـوان ابنـاء الحبشـیات، بـه فرزنـدانی از قـریش کـه مادرشان حبشی بوده، اشاره شده است (ابن حبیب، ۳۰۵-۳۰۶). برخـی از حبشـی‌هـای مسیحی برای قریش به کارهای خدماتی مشغول بودند. برای مثال پس ازشکسـت سـپاه ابرهه، بسیاری از حبشی‌ها به اسارت قریش درآمدند، از جمله این اسیران برکـه معـروف به ام ایمن بود که سهم عبدالله بن عبدالمطلب، پـدرپیامبراکرم(ص)، گردیـد و بـه عنـوان کنیز نزد او مشغول خدمت شد. هنگامی که آمنـه، مـادر پیـامبر(ص)، در نزدیکـی یثـرب درگذشت او مدتی پرستاری پیامبررا بر عهده داشت و توسط وی آن حضرت از مدینه به مکه آورده شـد (ابـونعیم اصـفهانی، ۱۶۴؛ بخـاری، ۸۰-۸۱). بـلال بـن ربـاح حبشـی از نخستین موالی بود که اسلام آورد، (ابن هشام، ۱۴۸/۲). یکی دیگر از حبشی‌هـا بـه نـام صالح بن عدی غلام و خدمتکار عبدالرحمن بن عوف بود، پیـامبر(ص) او را از عبـدالرحمن خرید و آن حضرت از این حبشی در جنگ بدر استفاده کرد (ابن سعد، ۴۹/۳). ابن سـعد دراثرخویش به طورمکرر از غلامان حبشی سـخن بـه میـان آورده اسـت (همـو، ۱۹۶/۳؛ ۱۶/۷و۷۹؛ ۱۸۸/۸). همچنین وی به حضور نجار حبشی درمکه اشاره کرده و نیـز گفتـه که نگین انگشتر رسول اکرم (ص) نیز توسط حبشی‌هـا سـاخته شـده بـود (ابـن سـعد،

۴۷۲/۱؛ ۲۷/۸). باتوجه به آشنایی و مناسبات گسترده حبشی‌ها با اهالی حجازبود که بـه دستورپیامبر اکرم گروهی ازیاران آن حضرت برای رهایی از آزار و اذیـت‌هـای مشـرکین قریش در سال ۶۱۵م به حبشه مهاجرت کردند. پیامبرخطاب به یاران خـویش فرمودنـد اگر به حبشه بروید تحت حمایت حاکمی زندگی خواهید کـرد کـه رنـج ومحنتـی نمـی بینید، آنجا سرزمین عدالت ودادگستری است؛ جایی که خداوند پریشـانی‌هـا ورنـج‌هـای شمارا به آرامش وآسایش تبدیل می‌کند (ابن هشـام، ۳۴۹/۱؛ قـس: Doresse, p. 88). این احساس آرامش را مسلمانان مهاجر به هنگام ورود به حبشه چنین ابراز کردنـد: "مـا به بهترین پناهگاه روی آورده ایم، زیرا دراینجا برای ما امنیـت وجـود دارد، بـدون هـیچ گونه آزاری خدا را عبادت می‌کنیم وآن چه را که خداوند دوست نـدارد درایـن سـرزمین نمی یابیم" (ابن سعد، ۲۰۴/۱).

رابطه بین اعراب حجاز و حبشی‌ها چنان گسترده بود که آثار مکتوب حبشـی‌هـا بـه طور قابل ملاحظه‌ای به داخل جزیرةالعرب سرایت کرد (اسد، ۱۶۷). البته جفـری کـه از منظر زبان‌شناسی به این موضوع نگریسته اشاره کرده که چون در میان زبان‌های سامی، زبان حبشی از همه به زبان عربی نزدیکتر بوده، این زبان نفـوذ زیـادی در جزیـرةالعـرب داشته است (Jeffery, p. 12). این نفوذ در قرآن نیز قابل مشاهده است، زیـرا واژه‌هـای متعدد حبشی در قرآن به کار رفته که از جمله می‌توان ایـن مـوارد را ذکـر کـرد: کلمـه "شطر" در آیه "فول وجهک شطر المسجد الحرام..." (بقره، ۱۴۴)، واژه "جبت" در آیـه "یؤمنون بالجبـت والطـاغوت" (نسـاء، ۵۱)، کلمـه "مشـکاة" در آیـه "الله نورالسـموات والارض مثل نوره کمشکاة ..." (نور، ۳۵). بخاری با آوردن شواهدی خاطرنشان کرده کـه پیامبراکرم(ص) نیز توجه خاصی به حبشی‌هـا داشـته، وی گویـد: نجاشـی لقـب حاکمـان حبشه بود و آن حاکمی که مهاجرت یاران پیامبر(ص) را به حبشه پذیرفت نامش صـحمه یا اصحمه بوده که گفته شده در مورد او و اصحابش آیـه "لتجـدنّ اقـربهم مـؤدة للّـذین آمنوا الّذین قالوا انّا نصاری ذلک بان منهم قسیسین ورُهباناً و انهم لایسـتکبرون (مائـده، ۸۶) نازل شده است (بخاری، ۴۸-۴۹).

۳. بصری پایگاه مسیحیت و مرکز تجاری شمال حجاز

بصـری ازشـهرهای بـزرگ شـام و مرکـز ولایـت حـوران بـود. براسـاس یافتـه‌هـای باستان‌شناسی، این شهر قبل از اسلام یکی از پایگاه‌های عمده مسیحیت بود، زیرا آثـاری

از کنیسه‌ها و معابد باشکوه مسیحی در آنجا برجای مانده است (افغانی، ۳۶۴-۳۶۵). مسیحیت در بصری چنان توانمند بود که از آنجا در قلمرو غسانیان گسترش یافت (بلاشر، ۸۲/۱). به نظر می‌رسد مسیحیان مسلط در این ناحیه منوفیزیت‌ها بودند، هرچند عده‌ای نیز تحت تأثیر روم شرقی به فرقه ملکائیان گرایش داشتند (Jeffery, pp. 20-21). ابن سعد به آبادانی، بازار بزرگ و قصرهای شهر بصری اشاره کرده، ولی ازکنیسه‌های آن سخنی به میان نیاورده است (ابن سعد، ۱۰۲/۱، ۱۵۶). اهل این ناحیه با ساکنان حجاز روابط گسترده‌ای داشتند به طوری که در عصر جاهلیت نزد مردم حجاز بصری نسبت به دمشق دارای شهرت بیشتری بود. شهر بصری جایگاه تاجران عرب و حجاز بود. آنان از مناطقی همچون حبشه و یمن کالاهایی را به این شهر وارد می‌کردند. اعراب حجاز از بصری بیشتر شراب شام و شمشیرهای معروف این شهر را به حجاز می‌آوردند (افغانی، ۳۶۴، ۳۷۰-۳۷۱). همچنین اعراب از طریق محور حجاز و بصری، کالاهای شرقی از قبیل ابریشم و ادویه را به سواحل خاوری مدیترانه منتقل می‌کردند (Burns, p. 79). در واقع بصری در شمال شبه جزیره عربستان مرکز مهم تجاری وابسته به دمشق بود که دو راه مهم تجاری شمال و جنوب جزیرةالعرب در آنجا بهم می‌پیوستند (Abel, 1/1275-1277). با توجه به اهمیت تجاری بصری دولت روم شرقی برای حفاظت از آن، قلعه‌ها و دژهای استواری بنا کرد تا از حملات قبایل بدوی و صحراگرد به آنجا جلوگیری کند (افغانی، ۳۶۶).

شواهد تاریخی نشان می‌دهد که شهر بصری برای اهل حجاز که روابط بازرگانی با شام داشتند یکی از منازل تجاری بوده است، چنان که کاروان تجاری ابوطالب به مقصد شام، در بصری فرود آمد. به گفته ابن سعد درحالی که پیامبر(ص) دوازده ساله بود در این کاروان شرکت داشت، همو می‌افزاید علمای مسیحی در صومعه آنجا به مطالعه مشغول بودند که یکی ازآنان به نام بحیرا به هنگام مشاهده پیامبر، خطاب به ابوطالب گفت: نشانه نبوت در او وجود دارد مواظب وی باشید. آن گاه کاروان از حرکت به سوی شام منصرف شد و از همانجا به مکه بازگشت (ابن هشام، ۲۰۵-۲۰۷؛ ابن سعد۱۵۳/۱-۱۵۶). همچنین گفته شده پیش از اسلام هنگامی که خود پیامبر اکرم(ص) سرپرستی کاروان تجاری حضرت خدیجه را به سوی شام بر عهده داشت در بصری، نسطور، راهب مسیحی آنجا، پس از دیدار با پیامبر خبرداد که آن حضرت آخرین نبی است (ابن هشام، ۲۱۳/۱؛ ابن سعد، ۱۳۰/۱).

ناحیه حجاز و مرکز آن شهر مکه، در مسیر جاده کاروانی قرار داشت که در آن تاجران عرب در جنوب حجاز تا نجران و یمن، ودر شمال آن تا بصری و شام در رفت و آمد بودند. همچنین شهر دومة الجندل، که یاقوت آن را در شمار شهرهای حجاز آورده، و گفته پیش از اسلام مردم آنجا مسیحی بودند نیز در مسیر همین راه و بین یثرب و شام واقع بود (یاقوت، ۴۸۷/۲). بدین ترتیب، اقوام عرب در جریان سفرهای تجاری از فضاهای گوناگون به ویژه محیط مسیحی تأثیر می‌پذیرفتند و مسیحیت نیز از طریق حضور حبشی‌ها و هم به واسطه تجار عرب به حجاز راه یافت.

از قرائن تاریخی چنین برمی‌آید که در سده ششم میلادی در میان اعراب حجاز به ویژه قریش، گرایش فزاینده‌ای به مسیحیت وجود داشت. در هنگام ظهور اسلام شاخص‌ترین چهره مسیحی قبیله قریش ورقة بن نوفل بوده است. به عنوان مثال یعقوبی خاطر نشان کرده که قومی از قریش گرایش‌های مسیحی داشته اند، از جمله می‌نویسد: از قریش از میان بنی اسد بن عبدالعزی بن قصی، عثمان بن حویرث بن اسد و ورقة بن نوفل بن اسد مسیحی شدند. همچنین به نفوذ مسیحیت در میان افرادی از بنی تمیم و ربیعه نیز اشاره کرده است (یعقوبی، ۲۵۷/۱). ورقة بن نوفل وی مسیحی منوفیزیتی بود و اشعاری نیز در زمینه توحید و بندگی خداوند یکتا سروده است (شیخو، *شعراء النصرانية قبل الاسلام*، ۶۱۷). چون ورقة بن نوفل از دانایان قریش بود و اطلاعات فراوانی درباره تورات و انجیل داشت حضرت خدیجه راجع به وحی نخستین و بعثت پیامبر اکرم(ص) از او پرسید، وی پاسخ داد: این همان چیزی است که بر موسی نیز نازل شده بود و خاطر نشان کرد که آن حضرت همان کسی است که عیسی بن مریم آمدن او را بشارت داده و او نبیّ این امت است (ابن هشام، ۲۶۹/۱-۲۷۰؛ طبری، ۳۰۲/۲؛ سهیلی، ۲۷۴/۱-۲۷۵). هنگامی که ورقة درگذشت پیامبر اکرم راجع به وی فرمود او را با پوششی از حریر در بهشت دیدم، چون او به من ایمان آورد و رسالت مرا تصدیق کرد (سهیلی، همانجا). در مورد عثمان بن حویرث باید گفت گرچه مادر وی از مسیحیان حبشه بوده است (ابن حبیب، ۳۰۷)، اما به نوشته ابن هشام وی از طریق ارتباط با امپراتور بیزانس به مسیحیت گرایش یافته بود به طوری که نزد این امپراتور از منزلت وِیژه‌ای نیز برخودار شده بود (ابن هشام، ۲۵۳/۱). با توجه به کسب همین موقعیت بود که در حدود سال ۵۹۰ م سعی کرد تا بزرگان مکه را متقاعد کند که ریاست او را بر این

شهر بپذیرند تا وی بتواند با استفاده از نفوذ خویش از بیزانس برای مردم مکـه امتیـازات خاصی به دست آورد، ولی قریش پیشنهاد او را رد کردند (Watt, p. 7).

مقارن ظهور اسلام در حجاز برخی از شعرا به مسیحیت گرایش داشتند. با عنایت بـه این که آنان در جامعه عرب از موقعیت برجسته و ممتازی برخوردار بودند می‌توان گفـت که اینان نیز در گسترش آیین مسیحی نقش مهمی داشتند. شـیخو از شـعرای مسـیحی زیادی از قبیل زُهیربن خباب کلبی، سلامةبن جَندل، عمروبن کلثوم، زُهیربن ابی سُلمی و اُمیةبن ابی صلت در حجاز در قـرن ششـم مـیلادی نـام بـرده اسـت (شـیخو، *همـان*، ص ۱۴۱-۲۳۷). به عنوان مثال در مورد امیة بن ابی صلت گوید: وی که اهـل طـائف و از قبیله ثقیف بود همواره از بت‌پرستی دوری می‌کرد، با قریش ارتبـاط زیـادی داشـت بـه ویژه با عبدالله بن جدعان، که شخص صـالح و بخشـنده‌ای بـود، رابطـه داشـت (همـان، ۲۱۹).

در مکه و یثرب پیش از اسلام آثار و نشانه‌های مسیحیت وجود داشت کـه مـی‌توانـد حاکی از نفوذ دیرپای این دین در شهرهای یاد شده باشـد، چنـان کـه تصـاویر حضـرت عیسی و مریم در کعبه رسم شده بـود. بـه نوشـته ازرقـی بـه هنگـام فـتح مکـه توسـط پیامبراکرم(ص)، آن حضرت دستور دادند که به جز تصاویر مریم و عیسی سـایر چیزهـای داخل کعبه باید محو شوند (ازرقی، ۱۶۵/۱-۱۶۹). به نظر می‌رسد که مسیحیان در مکـه دارای معبد نیز بوده‌اند به طوری که مقدسی از مسجد مریم در جوار کعبه سـخن گفتـه است (مقدسی، ۷۷). ظاهراً مسیحیان در یثرب مقبـره هـم داشـته‌انـد، ازرقـی از مقبـره نصاری در اطراف این شهر خبرداده است (ازرقی، ۲۹۸/۲). بـه هرحـال، از قـرائن چنـین برمی‌آید که پیروان مسیح مقارن ظهور اسلام در غرب جزیرةالعرب و حجاز به طور قابـل ملاحظه‌ای حضور داشتند تا جایی که اهالی این نـواحی از جهـات گونـاگونی از تـأثیرات درخور توجه آنان بی‌نصیب نبودند.

نتیجه

بنابر آنچه گذشت و با تکیه بر قرائن تاریخی می‌توان دریافت کـه مسـیحیت در حجـاز و غرب جزیرةالعرب مقارن ظهور اسلام بـه طـور گسـترده‌ای حضـور داشـته اسـت. آیـین مسیحی از کانال‌های متعددی بـه ناحیـه حجـاز سـرایت کـرده بـود کـه در ایـن میـان مسیحیان نجران، بصـری و بـه ویـژه حبشـه در گسـترش و تقویـت آن سـهم بیشـتری

داشتند. از میان گرایش‌های مسیحی آنچه در حجاز غلبه داشته مسیحیت منوفیزیتی بود. پیروان مسیح در آستانه ظهوراسلام در غرب جزیرةالعرب به صورت منزوی زندگی نمی‌کردند، بلکه با اعراب مشرک ارتباط داشتند و هر زمان و جایی که فرصت می‌یافتند آنان را به پذیرش مسیحیت ترغیب می‌کردند. با این حال، چون منافع طوائف عرب را مورد تهدید قرار نمی‌دادند قبایل بزرگی مثل قریش نه تنها با گسترش مسیحیت چندان مخالفت نمی‌کردند، بلکه با مسیحیان همکاری داشتند و از آنان در زمینه‌های مختلف استفاده می‌کردند.

منابع

۱. قرآن کریم.

۲. ابن حبیب، محمدبن حبیب سکری، *المحبر*، حیدرآباد دکن، مطبعه جمعیه دایرة المعارف العثمانیة، ۱۳۶۱ق/۱۹۴۲م.

۳. ابن خرداذبه، عبیدالله بن عبدالله، *المسالک و الممالک*، بغداد، بی‌تا.

۴. ابن سعد، *الطبقات الکبری*، بیروت، دارصادر، بی تا.

۵. ابن هشام، عبدالملک بن هشام، *السیرة النبویة*، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۱۰ق/۱۹۹۰م.

۶. ابو الفرج اصفهانی، علی بن حسین، *الأغانی*، بیروت، دارالثقافة، ۱۹۵۵.

۷. ابونعیم اصبهانی، احمد بن عبدالله، *دلائل النبوة*، تحقیق محمد رواس قلعه جی و عبدالبرعباس، بیروت، دارالنفائس، ۱۴۱۹ق/۱۹۹۹م.

۸. ازرقی، محمدبن عبدالله، *اخبارمکة و ما جاء فیها من الآثار*، تحقیق رشدی الصالح ملحس، بیروت، دارالاندلس، ۱۳۸۹ق/۱۹۶۹م.

۹. اسد، ناصرالدین، *مصادرالشعرالجاهلی وقیمتها التاریخیة*، قاهره، دارالمعارف، بی‌تا.

۱۰. بخاری، محمدبن عبدالباقی (متوفی۹۹۳ق)، *الطراز المنقوش فی محاسن الحبوش*، تحقیق عبدالله محمد عیسی الغزالی، کویت، جامعة الکویت، ۱۹۹۵م.

۱۱. بلاذری، احمدبن یحیی، *فتوح البلدان*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م.

۱۲. بلاشر، رژی، *تاریخ ادبیات عرب*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.

۱۳. پیگولوسکایا، ن. و. ، *اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران*، ترجمه عنایت الله رضا، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ۱۳۷۲.

۱۴. ثعالبی، عبدالملک بن محمد، *ثمارالقلوب فی المضاف و المنسوب*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، مطبعة المدنی، ۱۳۸۴ق/۱۹۶۵م.
۱۵. جاحظ، عمرو بن بحر، *البیان و التبیین*، تحقیق حسن سندوبی، قاهره، ۱۳۵۱ق/۱۹۳۲م.
۱۶. همو، *الحیوان*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قاهره، ۱۳۵۶ق/۱۹۳۸م.
۱۷. ربیعی، احمد، *قس بن ساعده الایادی: حیاته ـ خطبه ـ شعره*، بیروت، منشورات الجمل، ۲۰۱۰م.
۱۸. سیدرجب، عمرالفاروق، *الحجاز*، بیروت، دارو مکتبة الهلال، ۱۴۲۹ق/۲۰۰۸م.
۱۹. رشید، ناصربن سعد، *سوق عکاظ فی الجاهلیة و الاسلام*، قاهره، دارالانصار، ۱۹۹۷م.
۲۰. سهیلی، عبدالرحمن بن عبدالله، *الروض الانف*، تحقیق طه عبدالرؤف سعد، قاهره، دارالفکر، ۱۳۹۱ق/۱۹۷۱م.
۲۱. شیخو ، *لویس، شعراء النصرانیة قبل الاسلام*، بیروت، دارالمشرق، بی‌تا.
۲۲. همو، *النصرانیة وآدابها بین عرب الجاهلیة*، بیروت، دارالمشرق، ۱۹۸۹.
۲۳. طبری، محمدبن جریر، *تاریخ الرسل والملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالمعارف، بی‌تا.
۲۴. طوسی، محمدبن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، النجف الاشرف، مکتبة الامین، ۱۳۸۳ق/۱۹۶۳م.
۲۵. عجیبه، احمدعلی، *نصاری نجران بین المجادلة والمباهلة*، قاهره، الآفاق العربیة، ۲۰۰۴م.
۲۶. علی، جواد، *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۶۹م.
۲۷. فاسی، تقی الدین محمدبن احمد، *شفاءالغرام باخبار البلد الحرام*، تحقیق مصطفی محمد الذهبی، مکة، النهضة الحدیثة، ۱۹۹۹.
۲۸. عمادالدین اصفهانی، محمد، *الفتح القسی فی الفتح القدسی*، مقدمه، بیروت، دارالمنار، بی‌تا.
۲۹. مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، تحقیق عبدالامیر مهنا، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۱ق/۱۹۹۱م.
۳۰. مقدسی، محمد بن احمد، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، لیدن، بریل، ۱۹۰۶.
۳۱. مونس، حسین، *اطلس تاریخ اسلام*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۷۵.
۳۲. همدانی، حسن بن احمد، *کتاب صفة جزیرة العرب*، مصر، مطبعة السعادة، ۱۹۵۳.
۳۳. یاقوت حموی، *معجم البلدان*، بیروت، دارصادر، بی‌تا.
۳۴. یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب، *تاریخ الیعقوبی*، بیروت، داربیروت، بی‌تا.

35. Abel, A., “Bosra”, EI^2.
36. Burns, Ross, *Damascus A history*, London, 2005.

37. Cameron, Averil, *the Byzantines*, Blackwell, 2006.
38. Daniel, Norman, *Islam and the West: the Making of an Image*, Edinurgh University, 1966.
39. Doresse, Jean, *Ethiopia*, tr. From the French by Elsa Coult, London,1959.
40. Hoyland, Robert G. *Arabia and Arabs from the Bronze Age to the coming of Islam*, London, 2001.
41. Irvine, A. K., "Habashat", EI^2.
42. Jeffery, Arthur, *the Foreign Vocabulary of the Quran*, Oriental Institute Baroda, 1938.
43. Mastnak, Tomaz, *Crusading Peace: Christendom the muslim world and western political order*, uiversity of colifornia, 2002.
44. Watt, W. M.," *Muslim-Christian Encounters*, London and New york, 1991.